

محمد جنابزاده

گوهرهایی از مثنوی معنوی مولوی

زیان پندار و اندیشه باطل



در تلو داستان (ماجرای زن و شوهر) ریزه کاری های عرفانی با نقوش رنگارنگ بچشم میخورد نخست آنکه فوائد مال و سود توانگری را می شمارد (ظاهراً چنین بنظر می آید) بدین معنی که ثروت مایه آبروی و جواب گوی عیوب و عامل نفوذ و موجب حرمت و عظمت شخص می باشد.

خواجه در عیب است غرقه تا بگوش خواجه را مال است و مالش عیب پوش

ورگدا گوید سخن چون زر کان ره نباید کاله او در دکان

با اینکه این مطلب را در نظر اغلب به صورت يك حقیقت مسلم شناخته

شده که مرگ فقرا و ننگ اغنیا صدا ندارد ولی در معنی چنین نیست و مال و

جاه مانند داروهای مسکن است که از احساس درد و بیماری بطور موقت میکاهد تا بمرحله ای غیر قابل علاج برسد یا مانند روکاری بنای شکسته و پی دررفته ای است که با رنگ آمیزی های زیبا و دلربا خطر را از دیدگان مردم ظاهر بین دور میسازد لیکن در نظر پزشک حاذق و معمار صادق و عناصر واقع بین نهانی ها آشکار است و از این لحاظ باید گفت توانگری پوشنده عیوب است و فریبنده که انسان را از توجه بمحالات و حقایق زندگانی و فهم نواقص و نادانی خودش دور مینماید و تملق و چاپلوسی کاسه لیسان هم مزید بر علت و سبب غفلت کامل از این موضوع میشود مانند آن کل (کچل) که برای پنهان داشتن عیب خود کله بر سر میگذارد .

مال و زر سر را بود همچون کلاه کل بود آن کز کله سازد پناه
وانکه زلف جعد و رعنا باشدش چون کلاهش رفت خوشش آیدش
بنا بر این نقطه دید مردم باید تصحیح شود تا حقایق را بدان سان که هست
به بینند و داوری نمایند . اگر از بالای درخت امرود (گلابی) دیده افکنی
درخت را واژگون می بینی دور خود بچرخنی درود یوار سقف و کف اطاق را
مشاهده میکنی که چرخ میزنند .

از سر امرود بن بینی چنان زان فرود آ تا نماند این گمان
چونکه گردی کرد سر گشته شوی جامع علوم خانه را گردنده بینی آن توئی
پس در تلاش زیادت مال نباید بود زیرا مانع توجه به نواقص و عیوب
است و هر فردی زائد بر سهم خود نصیب و بهره ای نمیرد برای نهادن چه سنگ
و چه زر :

گر جهان را پر در مکنون کنم روزی تو چون نباشد چون کنم
نتیجه داستان (زن و شوهر) این است که سعادت و آسایش زندگانی
در داشتن همسری و یا شوهری صدیق و سازگاری آنها با هم بدون نفوذ و سوسه های

دلفریب شیطانی است. در هر حال مرد مجذوب و اسیر عواطف زن است.

آنکه از نازش دل و جان خون بود

چونک آید در نیاز او چون بود

رستم زال ار بود وز حمزه بیش

هست در فرمان اسیر زال خویش

ظاهراً بر زن چو آب ار غالبی

باطناً مغلوب و زن را طالبی

گفت پیغمبر که زن بر عاقلان

غالب آید سخت و بر صاحب‌دلان

باز بر زن جاهلان غالب شوند

زانک ایشان تند و بس خیره روند

صاحب‌دلان مهزوم‌محبت و عاطفه و احساس جمالی دارند اما ابلهان مانند

جانوران انباشته از خوی درندگی هستند.

مهر و رقت و صف انسانی بود

خشم و شهوت و صف حیوانی بود

و تأثیر جمالی و جاذبه مغناطیسی بویژه خلق نیکوی زن او را معشوق ما

میسازد تا آنجا که باید گفت نویسنده و سازنده فکر و اخلاق و اندیشه

ما می باشد.

پرتو حق است آن معشوق نیست

خالق است آن گوئیا مخلوق نیست

در این مرحله مولوی گوید:

زین للناس حق آرستست ز آنچه حق آراست چون تانند دست

آنک عالم مست گفتش آمدی کلمینی یا حمیرا میزدی
 اشاره به آیه کریمه قرآن است که زین للناس حب الشهوات من النساء
 و آیه شریفه از سوره روم که فرموده که زن و مرد برای هم آفریده شده‌اند تا
 در پیوند باهم میان آنها محبت و مهربانی بوجود آید...
 رسول اکرم (ص) که جهان صورت و معنی مست گفتار اوست هرگاه
 غباری بر روانش از حوادث روزگار می‌نشست یا در جاذبه‌های ربانی محو
 میشد خطاب به همسر زیبای خود (عایشه) میفرمود ای گل‌سرخ قشنگ با من
 سخن بگو.

بقول عراقی:

چو گوی حسن در میدان فکندند

بیک جولان دو عالم رام کردند.

شوشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی

کتاب اخلاق الاشراف که رساله بسیار دلکش شیرینی است
 در انتقاد اخلاق بزرگان و اشراف عهد عبید در کتاب با عبارتی
 جزیل و انشائی روان و بلیغ که عین همان سبک شیرین و متین سعدی
 است یک عده از فضایل اخلاقی از قبیل حکمت و عفت و شجاعت
 و عدالت و سخاوت و حلم و وفاراً مورد بحث قرار داده و ابتدا
 تعریف این کلمات را مطابق رأی علماء اخلاق بیان کرده است.
 (کلیات عبید زاکانی)